

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که آیا از این روایاتی که در باب رهن وارد شده ما می‌توانیم استفاده کنیم مذهب مشهور را یا خیر؟ دو تا روایت را در بحث دیروز خواندیم، در همین ابواب الرهن باز بعضی از روایات دیگری که همین مضمون را دارد وجود دارد، سند این روایات آن دوتایی که قبلاً خواندیم سندش صحیح است و این روایات در کتب محمدین ثلاث وارد شده و هیچ مناقشه‌ای در این روایات از حیث سند وجود ندارد، ببینیم که آیا از نظر دلالت می‌شود به این روایات استناد کرد یا خیر؟

استدلال به روایت پنجم و ششم

در این روایات آنچه که وارد شده این است که امیر المؤمنین (علیه السلام) مسئله‌ی ترادّ فضل را مطرح کردند یعنی در آنجایی که آن عین مرهونه زائد بر مقدار آن مالی است که به رهن داده شده، اگر آن مال از بین رفته و این زائد بر آن است، مرتهن زائد را به رهن برگرداند. آنجایی که این عین مرهونه در ید مرتهن از بین رفته رهن زائد را به مرتهن برگرداند و آنجایی که این دو تا مساوی هستند و فرقی از نظر قیمت بین این دو تا وجود ندارد اینجا هم يك تهاتري بوجود می‌آید، مثلاً عین مرهونه‌ای که در اختیار مرتهن قرار داده هزار تومان ارزش دارد و آن پول و مالی که به دست رهن داده هم هزار تومان است، اینجا اگر عین مرهونه از بین رفت خود اینجا يك تهاتر قهري بوجود می‌آید و دیگر فضلي و ترادّي وجود ندارد، این مضمون این روایات است. بیان استدلال به این روایات این است که در این روایات می‌گوید قیمت اضافه‌ی آن عین مرهونه باید توسط مرتهن برگردانده شود و این هم مطلق است، اعم از این است که برای آن عین مرهونه مثلی در کار باشد یا مثلی در کار نباشد. بیان استدلال به این روایات در همین اندازه و همین مقدار است که امام (علیه السلام) در این روایات فرموده باید آن قیمت اضافه برگردانده و رد بشود مطلقاً، مطلقاً یعنی «سواء تيسر المثل أم لم يتيسر» و مذهب مشهور همین است که مشهور می‌گویند در قیمیات ضمان به قیمت است «سواء تيسر المثل أم لم يتيسر» و این روایاتی که در باب رهن وارد شده این اطلاق را دارد. برخی از بزرگان اساساً بر همین روایات وارده‌ی در باب رهن استناد کردند و اصلاً اعتماد بر همین روایات کردند و از همین جا خواستند مذهب مشهور را اثبات کنند، بیانی که دارند این است که این روایات در باب رهن «لا تخلوا من حالين» از دو فرض خالی نیست؛

فرض اول: این است که آن عین مرهونه را مطلق قرار بدهیم و بگوئیم این عین مرهونه‌ای که تلف شده، نقصانی به آن وارد شده، در روایات می‌گوید قیمت اضافه را به رهن برگرداند، این را هم بگوئیم مطلق است، یعنی اعم از اینکه این مطلق مثلی باشد یا قیمی باشد؟ اعم از اینکه این عین مرهونه که الآن تلف شده مثلی باشد یا قیمی، در فرض تلف مرتهن باید قیمت را به این رهن برگرداند **فرض دوم:** در جایی است که این عین مرهونه قیمی است. اگر طبق فرض اول گفتیم که این متلف و عین مرهونه مطلق است، یعنی امام می‌فرماید مطلقاً چه آنجایی که متلف مثلی باشد و چه قیمی باشد قیمتش باید رد بشود به رهن، می‌فرماید این اطلاق را با يك اجماعي تقیید یا تخصیص می‌زنیم، کدام اجماع؟ اجماع قطعی داریم که در مورد مثلی ضمان به مثل است و اگر قیمت مثلی بخواهد اداء بشود قابل قبول نیست، این روایت می‌گوید قیمت مثلی هم داده شود اشکالی ندارد، این

مقدار که از اتلاف فهمیده می‌شود را با اجماع تقیید می‌زنیم و بیرون می‌کنیم. طبق فرض دوم که بگوئیم آن عین مرهونه قیمی است و اصلاً مفروض در روایت این است که آن عینی که در پیش مرتهن قرار داده شده است قیمی است استدلال به این روایت تمام می‌شود چون روایت می‌گوید القیمی یضمن بالقيمة مطلقاً، مطلقاً سواءً تیسر مثله أم لم یتیسر، این نهایت بیانی است که به این روایات استدلال شده در «ما نحن فیه». حالا ببینیم آیا این بیان درست است یا نه؟

اشکالات استدلال به روایت پنجم و ششم

اشکال اول: این است که این استدلالی را که از بعضی از بزرگان نقل کردیم مخدوش است برای اینکه اصلاً در اینجا نباید سراغ اجماع برویم ما می‌خواهیم ببینیم آیا خود این روایات دلالت دارد بر اینکه المثلی یضمن بالمثل و القیمی یضمن بالقيمة، شما می‌فرمایید که در این روایات می‌گوید مطلقاً ضمان به قیمت است، چه آنجایی که عین مرهونه مثلی باشد و چه آنجایی که قیمی. بعد می‌آئیم مثلی‌اش را با اجماع خارج می‌کنیم، این خروج از صناعت استدلال است، ما باید در اینجا ببینیم این روایات آیا به دلالت مطابقی، به دلالت تضمنی، به دلالت التزامی، دلالت بر مذهب مشهور دارد یا نه؟ این نکته‌ی اول، که نباید دیگر در بیان استدلال ما از اجماع کمک بگیریم که خود آن اجماع هم قبلاً مورد خدشه واقع شد مخصوصاً کسانی که می‌گویند اجماع مدرکی حجّیت ندارد، دیگر نباید اجماع را در اینجا مطرح کرد.

اشکال دوم: این است که ما چه شاهدهی داریم بر اینکه در این روایات آن عین مرهونه حتماً قیمی است؟ در اینجا سه احتمال وجود دارد: (1) يك احتمال این است که امام(علیه السلام) در فرضی که عین مرهونه قیمی است این مطلب را فرموده. (2) دوم اینکه در فرضی که عین مرهونه مثلی است این را فرموده است. (3) سوم این است که در اینجا اطلاق در کار باشد. نکته‌ی قابل توجه این است که در چنین مواردی اطلاق معنا ندارد، برای اینکه آن موردی که مورد سؤال بوده یا قیمی است یا مثلی، و امام هم در همان مورد فرموده است که «یتراذّان الفضل»، اضافه را باید رد کند. در عین مرهونه معنا ندارد که ما بحث از اطلاق کنیم! نمی‌شود بگوئیم امام(علیه السلام) در جایی که عین مرهونه «سواءً كانت مثلیاً أو قیمیاً» فرموده «یتراذّان الفضل» به عبارت دیگر مورد این روایات یا قیمی است یا مثلی، جواب هم به لحاظ این مورد واقع شده اینجا از مواردی نیست که بیائیم بگوئیم مورد تخصیص و تقیید نمی‌زند! اساساً موضوع جواب همین است یعنی در این مورد که حالا یا امام(علیه السلام) می‌دانسته قیمی است یا می‌دانسته مثلی است فرموده «یتراذّان الفضل» ما فرضی به نام اتلاف نمی‌توانیم در این روایات در نظر بگیریم، بگوئیم این روایات اطلاق دارد، چه آنجایی که مورد مثلی است، چه آنجایی که مورد قیمی است اینجا باید زائد برگردانده شود. نظیر این که از امام سؤال شده است: «رجل شک بین الثلاث و الأربع» چکار کند؟ امام می‌فرماید «فابن علی الأكثر» این پیدا است که در اینجا آنچه که موضوعیت دارد بنای بر اکثر است. ما هم الآن در هیچ کدام از این روایات قرینه‌ای بر اینکه این عین مرهونه مثلی بوده یا قیمی شاهدهی نداریم.

اشکال سوم: نکته‌ی سومی که داریم این است که در عبارت «لأنّه أخذ رهناً فیه فضلٌ و ضیّعهُ ... فیتراذّان الفضل» این فضل به چه دلیل به معنای قیمت است؟ حالا اگر کسی يك عین مرهونه‌ای را گرفته، مثلاً ده کیلو عسل را به عنوان عین مرهونه گرفته و يك پولی به او داد، حالا اگر آمد دو کیلو از این عسل‌ها از بین رفت «فیتراذّان الفضل» یعنی امام می‌گوید قیمت بقیه را بده یا آنچه که خودش موجود است را بده؟ این اشکال علی حده است. اشکال علی حده این است که از کجا کلمه‌ی فضل در این روایات حمل به قیمت کردیم. در بعضی از روایات بود که «أن یردّ علی صاحبه مائة درهم» آنجا داریم ولی در آن روایاتی که کلمه‌ی «فضل» دارد ما فضل را نمی‌توانیم بگوئیم فقط ظهور در قیمت دارد.

توضیح اشکال دوم: اشکال دوم این شد که در این روایات از نظر مثلی یا قیمی ما نمی‌توانیم بگوئیم اطلاق وجود دارد چون «فیتراذّان الفضل» یعنی فضل از همین عین مرهونه، حالا در همین عین مرهونه چرا باید فضل را بدهد؟ «لأنّه أخذ رهناً فیه

فضل ما مي‌گوئيم اين تحليل در جايي كه عين مرهونه هم مثلي است مي‌آيد، در عين مرهونه اگر مثلي باشد يك مقدارش تلف بشود زائدش را بايد برگرداند، «لَا تَهْ أَخْذَ رَهْنًا فِيهِ فَضْلٌ»، اين تحليل در قيمي هم مي‌آيد اما در اين روايات بگوئيم هم در قيمي و هم در مثلي اين را تحليل آورده امام (عليه السلام) كه مطلقاً در مثلي و قيمي بايد قيمت داده شود، مي‌خواهيم بگوئيم فرض اتلاف در اين روايت وجود ندارد، اين تحليل در جايي كه عين مرهونه قيمي است مي‌آيد، در جايي كه عين مرهونه مثلي است مي‌آيد، در اين بحثي نيست. اما اين كه ما بياييم بگوئيم امام فرض را در اينجا آورده كه مطلقاً در عين مرهونه «سَوَاءٌ كَانَ مَثَلِيًّا أَوْ قِيمِيًّا»، اين در روايات فرض نشده است. (سؤال و پاسخ استاد): اضافه هم با قيمت مي‌شود و هم با جنس مي‌شود، عرف هر دو را «فضل» مي‌گويد. مستدلين به اين روايات مي‌گويند: اين روايات مي‌گويد مطلقاً امام فرموده بايد قيمت داده شود، اما اگر شما آمديد گفتيد امام مي‌فرمايد در قيمي فضل آن را بده و در مثلي فضل همان مثل را بده، اين مطلقاً نشد! اينها مي‌گويند اين روايات در عين مرهونه اطلاق دارد و مي‌گويد مطلقاً بايد قيمت داده شود، ما روي هر دوي آن اشكال داريم، بگوئيم امام كجا گفت مطلقاً؟ در آنجايي كه مثلي است مي‌گويد فضلش را بده، در آن روايت هم اگر قيمي است - چون معلوم نيست در اين روايات عين مرهونه قيمي بوده يا مثلي، مي‌گويد قيمت اضافه شده - اما بگوئيم امام مي‌خواهد بفرمايد مطلقاً «سَوَاءٌ كَانَ مَثَلِيًّا أَوْ قِيمِيًّا» اين از اين جهت در مقام بيان نبوده و نمي‌خواهد اين را بيان كند.

توضيح اشكال سوم: اگر از اين اشكال دوم صرف نظر كنيم، اشكال سوم اين است كه فضل به چه دليل به معنای قيمت است؟ فضل يعني اضافه، اگر عين مرهونه اضافه‌اي دارد آن را به رهن بدهد، در عرف هم همينطور است كه اگر كسي دو تا فرش را به عنوان عين مرهونه پيش مرتن مي‌گذارد و يكي از اين فرش‌ها از بين مي‌رود نمي‌گويد آن فرش دوم من را بده! اگر يك مقدار گندم بگذارد كه يك قسمتش تلف بشود، در همه چيز اگر اضافه‌اي باشد عرف مي‌گويد همان اضافه‌اش را بده و ديگر كاري به اينكه اين قيمي يا مثلي است ندارد. نهايت عرض اين است كه امام (عليه السلام) در اين روايات مي‌فرمايد زائد را بايد بپردازد، «لَا بِمَالِكَ الْمَثَلِيَّ وَلَا بِمَالِكَ الْقِيمِيَّ» اما آيا امام به اين جهت توجهي فرمودند كه هذا مثليّ أو قيميّ؟ هيچ كجا شاهدي ندارد، در هيچ تعبيري شاهدي بر اين معنا نيست كه امام بخواهد بگويد مطلقاً، توجهي به اين جهت ندارد، نه سائل به اين جهت توجهي کرده و نه امام (عليه السلام) به اين جهت توجهي فرمودند، آنچه هست اين است كه فضل و اضافه را بايد بدهد و فضل را هم مي‌گوئيم قيمت است. ما يك ذهني براي خودمان درست كرديم كه «الْمَالُ إِمَّا مَثَلِيٌّ وَ إِمَّا قِيمِيٌّ» و بعد مي‌گوئيم عين مرهونه هم «إِمَّا مَثَلِيٌّ وَ إِمَّا قِيمِيٌّ» پس امام مطلقاً فرموده كه بايد فضل را ندهد، بگوئيم اصلاً امام توجهي به اين جهت ندارد، واقعاً آنجايي كه مال قيمي است بايد اضافه‌اش داده شود، آنجايي هم كه مثلي است بايد اضافه‌اي داده شود اما بدون عنايت به اينكه «هذا الْمَالُ مَثَلِيٌّ أَوْ قِيمِيٌّ»، اين عرض ماست.

در زمان ائمه بحث مثلي و قيمي اصلاً مطرح نبوده و لذا اين مسئله مسلم است كه در روايات كلمه‌ي مثلي يا كلمه‌ي قيمي نداريم. قيمت داريم «قِيمَةُ بَغْلٍ أَوْ مَخَالِفَتُهُ» اما قيمي و مثلي نداريم، اينها در روايات اصلاً نيست و همين هم منشأ شده براي اينكه بزرگان بگويند اصلاً نيازي به تعريف اينها وجود ندارد. نتيجه بحث؛ به نظر ما استدلال به اين روايات در ما نحن فيه ناتمام ماند، نتيجه اين است كه اين ادله‌اي كه براي مشهور آوردند تمامش مخدوش بود، آيه شريفة و حديث «عليّ اليّد» و قاعده‌ي احترام و دليل عقلي و دليلي كه مي‌گفت خصوصيات ثلاثه مي‌آيد و اجماع و اين رواياتي كه خوانديم هيچ کدام دلالتي بر اين مذهب مشهور نداشت، فقط سيره‌ي عقلائيّه را بيان كرديم يك قدر متيقّن‌گيري كرديم كه آن را قبول داريم. قدر متيقّن از سيره‌ي عقلاء اين است كه ضمان في جميع الموارد بالمثل است، اين قدر متيقّن است، اين مقدار را ما قبول داريم كه بگوئيم ضمان في جميع الموارد بالمثل است، اگر يك مالي از بين رفت بايد مثلش را داد و اگر مثل متعذّر شد در مرحله‌ي دوم به قيمت مي‌رسد. و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين